

تأثیر حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ بر شیوه‌های مطالعه اسلام و جنبشهای اسلامی

حسین توفیق ابراهیم

استاد دانشگاه قاهره

ترجمه شهیدا محمدی

به طور حتم حملاتی که در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ علیه ایالات متحده آمریکا صورت گرفت و بازتابی که این حملات داشت، این مسئله را تبدیل به صحنه اصلی کنش و واکنش میان اسلام و سیاست در جهان غرب کرد از جمله اینکه: حمله‌های تبلیغاتی غرب به طور عام و ایالات متحده به طور خاص اسلام و مسلمانان را هدف قرار داد و آزارها و تجاوزهایی که علیه گروههای اسلامی در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی در قبال غرب از سوی کشورهای عربی و اسلامی نقش داشت. ایالات متحده عملاً بسیاری از نظامهای عربی را تحت فشار قرار داد تا به سرکوب احزاب اسلامی قانونی که گاه در پارلمانهای این کشورها نماینده دارند، مثل حزب الله لبنان،

قرار دادن راهکار جدید از حجم فعالیتهای نظامی خود کاسته و از ابزارهای دیپلماتیک بیشتری بهره بگیرد. دومین چالش، جلب حمایت از نظر نظام بین الملل است. بدیهی است حماس به واسطه پذیرش مسئولیت دولتمداری، مسئولان تأمین هزینه پرداختها، ارایه خدمات اجتماعی و تأمین بودجه است و همه این موارد بدون بهره از کمکهای مالی و سیاسی نظام بین الملل غیر ممکن و حداقل دشوار به نظر می‌رسد. حماس در حال حاضر فاقد ظرفیتهای لازم در حد دولتی است که بتواند خود را از حساسیتهای بین المللی رهایی بخشد و برخواسته‌ها و معنویات خویش پافشاری کند. عقب نشینی اسرائیل از نوار غزه و واگذاری یک منطقه کوچک اما پر جمعیت به دولت فلسطین که ارتباطی هم با جهان خارج ندارد، نیازمند وجود مدیریتی کارآمد و لایق است که بتواند مشکلات ساکنین آن را حل و فصل کند. مدیریت حماس دولتی که فاقد بنیادهای لازم است از عهده رفع این موانع برنمی‌آید. این چالش عمده یعنی چگونگی تعامل با نظام بین المللی، حماس را در یک پروسه سعی و خطا وارد کرده و آن را در وضعیت پیچیده‌ای قرار داده است.

بپردازند. ایالات متحده خواسته است که شیوه‌های آموزش تعالیم دینی در کشورهای عربی و اسلامی تغییر یابد؛ زیرا بنا به اعتقاد و اشنگتن این نظام‌های آموزشی کنونی موجب گسترش افراط‌گرایی می‌شود. اگر دولتهای عربی تسلیم این خواسته‌ها شوند، جرقه‌های منازعات داخلی در بسیاری از نقاط جهان عرب زده خواهد شد، ضمن آنکه ایالات متحده در جنگی که آن را مبارزه علیه تروریسم می‌خواند، تنها بر راه حل امنیتی تأکید می‌کند و هرگز دلایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که محیط مناسبی برای رشد جلوه‌های افراط‌گرایی، خشونت و تروریسم فراهم می‌آورد مد نظر قرار نمی‌دهد. در نتیجه، به احتمال فراوان، ایالات متحده آمریکا به بی‌توجهی خود نسبت به مسایل اصلاحات سیاسی و دموکراتیک در منطقه ادامه خواهد داد و همچنان از نظام‌های استبدادی غیردموکراتیک، تا زمانی که به منافع و خواسته‌های آمریکا توجه کنند، حمایت خواهد کرد، این امر به معنای تداوم یکی از عوامل مهم رشد افراط‌گرایی و تروریسم در منطقه خواهد بود.

در پرتو حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، توجه نهادهای آکادمیک و سیاسی در غرب و به ویژه در آمریکا به موضوع اسلام و جنبش‌های اسلامی به نحوی سابقه‌ای در تاریخ معاصر افزایش یافت و طی مدت کوتاهی، مقالات و گزارش‌های فراوانی منتشر شد که همگی سعی در بازخوانی، تحلیل و درک نقشه موردی هستند که از نظر فکری، ساختاری و فعالیت، سازمان یافته باشند. به رغم آنکه بسیاری از مطالعات و تحقیقات غربی انجام شده درباره اسلام و مسلمانان در جهت تأیید حملات سیاسی - تبلیغاتی غرب و به خصوص آمریکا نگاشته شده بود و اسلام را دین تعصب، افراط‌گرایی، خشونت و تروریسم معرفی نموده بود، اما در پاره‌ای از مطالعات نیز به ترتیب زیر سعی در فهم پدیده اسلام سیاسی شده است.

۱. مطالعه پدیده جنبش‌های اسلامی فرامرزی

بسیاری از مطالعات انجام شده در صدد تحلیل خواستگاه‌های فکری گروه‌های اسلامی برآمده‌اند که به شیوه‌های خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند. هدف از این

مطالعات فهم ماهیت مقولات اندیشه و اعتقادی است که توسط این جنبشها مطرح می‌شوند تا به توجیه اقدامات خشونت‌آمیز خود چه در سطح داخلی و یا بین‌المللی پردازند. در این راستا توجه به جنبشهای اسلامی فرامرزی که خود را در چارچوب اهداف ملی قرار نمی‌دهند، بلکه دنیا را عرصه فعالیت‌های خویش قرار داده و تلاش می‌کنند ملیتهای مختلف را به درون گروه خود جذب کنند، افزایش یافته است. گروه القاعده مثال بارزی از چنین حرکت‌هایی است و به همین دلیل دهها کتاب منتشر شده است که از زوایای مختلف به مطالعه این گروه پرداخته‌اند.

۲. تحلیل دیدگاه‌های جنبش‌های اسلامی برای غرب به طور عام و برای ایالات متحده به طور خاص

یکی از مهم‌ترین سؤالی که پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مطرح شد، این بود که چرا در جهان عرب و جهان اسلام نسبت به ایالات متحده آمریکا کینه و دشمنی وجود دارد؟ به رغم تحلیلهای بسیاری که در این زمینه شد، اغلب مطالعات بر مسئولیت

سیاست آمریکا در قبال جهان عرب و اسلام و ایجاد محیطی مناسب برای رشد گروه‌های افراط‌گرا و خشونت‌گرا و گسترش دایره کینه و دشمنی علیه این کشور در منطقه تأکید داشتند. ایالات متحده در به وجود آوردن پدیده «افغان‌های عرب» بیشترین نقش را داشت؛ زیرا از گروه‌های جهاد اسلامی در افغانستان علیه نیروهای اشغالگر شوروی سابق به عنوان بخشی از راهبرد مدیریت روابط خود با این کشور، حمایت می‌کرد. ضمن آنکه حمایت مطلق آمریکا از اسرائیل و پایبندی همه دولت‌های آمریکا به تأمین امنیت و برتری این رژیم از تمامی کشورهای عربی موجب افزایش تحرک جنبش‌های اسلامی در منطقه شده است. همچنین حمایت ایالات متحده آمریکا از نظام‌های استبدادی و سلطه‌گرا در منطقه نیز تأثیر گذار بوده است.

۳. تحلیل بازتاب‌های احتمال حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ بر آینده جنبش‌های اسلامی سیاسی شده

سناریوهای مختلفی در این زمینه مطرح شده است. برخی از صاحب‌نظران اظهار می‌دارند که جنگ آمریکا علیه

۲۰۰۱ بود. ضمن آنکه قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت که بیست و هشتم سپتامبر ۲۰۰۱ صادر شد نیز کامل‌ترین و جامع‌ترین قطعنامه این شورا در مبارزه با تروریسم بود. گفته می‌شود ایالات متحده در یک دوره زمانی بسیار کوتاهی پیش نویس این قطعنامه را به شورای امنیت ارائه داده بود.

گروهی از پژوهشگران غربی برای شناخت عمیق‌تر تأثیرات حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ بر آینده جنبشهای اسلامی در جهان عرب و جهان اسلام، از دولت آمریکا اجرای اقدامات زیر را خواستار شدند:

- ضرورت شناخت تعداد و تنوع جنبشهای اسلامی؛

- حرکت فعالانه در جهت تقویت روابط سیاسی و رشد اقتصادی؛

- رسیدن به راه حلی در نزاع اعراب و اسرائیل که حداقل خواسته‌های مشروع ملت فلسطین را تحقق بخشد؛

- تحقق نسبی عدالت در سطح روابط بین الملل و اصلاح نظام اقتصادی بین الملل به نحوی که شرایط به طور کلی برای کشورهای عربی و اسلامی و کشورهای جنوب مساعدتر شود.

تروریسم در درجه اول اعراب و مسلمانان را هدف قرار می‌دهد که در نتیجه منجر به واکنشهایی در جهان اسلام و اروپا خواهد شد. در ضمن، نگاه امنیتی- نظامی در سیاستهای آمریکا در قبال جهان عرب بدون توجه به ریشه‌های سیاسی و شرایط اقتصادی و اجتماعی افراط‌گرایی، تعصب و خشونت‌های موجود در نزد اعراب، منجر به رشد مجدد گروههای تندرو اسلام‌گرا در میان مدت و طولانی مدت خواهد شد. بنابراین، تا زمانی که ایالات متحده در سیاستهای خود نسبت به این منطقه تجدید نظر نکند، ایجاد هرگونه ثباتی در این منطقه تنها به خاطر تشدید فشارهای نظامی و فقط برای کوتاه مدت خواهد بود. در مقابل، گروهی دیگر معتقدند که حوادث یازدهم سپتامبر سبب به حاشیه رانده شدن پدیده جنبشهای اسلامی سیاسی شده، خواهد شد. حتی برخی‌ها از پایان اسلام سیاسی و آغاز مرحله «پس از اسلام سیاسی» سخن به میان آوردند. علت چنین نگرشهایی افزایش دایره اقدامات امنیتی و اقتصادی اتخاذ شده از سوی ایالات متحده برای مبارزه با تروریسم، پس از حوادث یازدهم سپتامبر

اما در مورد ارزیابی مقوله «پایان اسلام سیاسی» در پرتو حوادث و رویدادهایی که پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داد، می توان اظهار داشت این مقوله بر گروهها و جنبشهای اسلام گرای رادیکالی منطبق است که دارای اندیشه های کودتایی هستند، تکثر سیاسی و دموکراسی را رد می کنند، با غرب دشمنی دارند و با استفاده از شیوه های خشونت آمیز، بر اساس دیدگاههای خود، حکومتی اسلامی مطابق اصول خود تأسیس می کنند. اما بر جنبشهای اسلام گرایی میانه رو که می پذیرند در چارچوب نظامهای سیاسی موجود فعالیت سیاسی داشته باشند و با نفی افراط گرایی و خشونت از روشهای مسالمت آمیز و قانونی استفاده می کنند، علیه غرب دشمنی ندارند و تکثر سیاسی و دموکراسی را می پذیرند، منطبق نیست.

انتخابات پارلمانی که در تعدادی از کشورهای عربی و اسلامی پس از حوادث سپتامبر ۲۰۰۱ برگزار شد، درستی این استنتاج را مورد تأکید قرار می دهد؛ زیرا احزاب و گروههای اسلامی پیروزی بزرگ و بی سابقه ای را در انتخاباتی که در سال ۲۰۰۲ در مغرب، بحرین، پاکستان و ترکیه

برگزار شد، به دست آوردند. در ترکیه حزب «عدالت و توسعه» که دارای ریشه ای اسلامی است، توانست در انتخابات پارلمانی این کشور به تنهایی اکثریت کرسیها را تصاحب کند و برای نخستین بار پس از پانزده سال، اولین دولت غیر ائتلافی را تشکیل دهد. برای همین هم بسیاری از صاحب نظران، این رویداد را زلزله ای سیاسی قلمداد کردند. در واقع می توان گفت جنبشهای اسلام گرای خشونت طلب، آینده ای در پیش روی خود ندارند. شکست پروژه طالبان دلیلی بر صحت انتقادهایی است که بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران بر این نوع جنبشها وارد می کنند. از سویی دیگر، انتخابات سال ۲۰۰۲ نشان داد که میان اسلام و دموکراسی تعارضی وجود ندارد. ارزیابی عملکرد سیاسی و پارلمانی اسلام گرایان، به آنانی که بر مسند حکمرانی نشسته اند (وضعیت ترکیه) و چه گروههایی که در موضع اپوزیسیون قرار دارند (مغرب)، مسئله ای بسیار با اهمیت است، به ویژه آنکه نظامهای سیاسی حاکم برای از بین بردن عوامل فراهم آورنده افراط گرایی و خشونت باید که سیاستهای اقتصادی، اجتماعی،

سیاسی و فرهنگی مناسب‌تری را در پیش گیرند.

مطالعه بازتاب سیاستهای فعلی آمریکا در قبال جهان عرب و جهان اسلام بر آینده جنبشهای اسلامی سیاسی شده نیز بسیار حایز اهمیت است. ادامه طرفداری مطلق آمریکا از اسرائیل و اقدام ایالات متحده، برای نخستین بار به اشغال یک کشور عربی یعنی عراق و دخالتهای روزافزون در امور داخلی کشورهای عربی و اسلامی از جمله فشار برای تغییر نظامهای آموزشی به ویژه آموزشهای دینی، شیوه‌های حکمرانی، حقوق بشر و غیره منجر به تعمیق احساسات دشمنی و کینه علیه سیاستهای آمریکا در جهان عرب و اسلام شده است. این در حالی است که به عقیده بسیاری از کارشناسان مسایل سیاسی، ایالات متحده باید در سیاستهای خویش در قبال جهان عرب و اسلام تجدید نظر کند؛ زیرا روابط مثبت میان طرفین موجب تضمین و تأمین منافع آمریکا در منطقه در میان مدت و طولانی مدت نخواهد شد.

۴. مسئله «نوسازی اسلام» و سکولار کردن آن

به رغم آنکه دو مفهوم «نوسازی اسلام» و «سکولار کردن اسلام» پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مطرح بوده‌اند، پس از این حوادث تبدیل به دو مفهوم اصلی در گفتمان سیاسی و آکادمیک آمریکایی و غربی شدند. بعضی‌ها تأکید می‌کردند که دلیل اصلی ظهور و پیدایش نیروها و گروه‌های افراط‌گرا و خشونت طلب در جهان اسلام، عدم توافق اسلام با مدرنیزاسیون و نبود و یا ضعف آداب و رسوم و تجربه‌های سکولار است که بر مبنای جدایی دین از سیاست می‌باشد، که در نتیجه باعث سیاسی کردن دین و ایجاد تقسیم‌بندیها و درگیریها می‌شود. فرانسیس فوکویاما می‌گوید: «اسلام تنها تمدن بزرگ در جهان است که می‌توان گفت با مدرنیته مشکل اساسی دارد ... و اصول‌گرایی اسلامی جدید عامل اصلی این مسئله است؛ زیرا از نگاه آنها جوامع غربی، جوامع فاسدی هستند ... و جنگ آمریکا علیه تروریسم نیست، بلکه علیه اصول‌گرایان است و این اصول‌گرایان گروه کوچکی نیستند بلکه ۲۰ درصد جهان اسلام

را شامل می‌شوند. بدیهی است کسانی که از عدم توافق اسلام و مدرنیزاسیون سخن به میان می‌آورند، بر این ساز می‌نوازند که اسلام با بسیاری از ارزشهای اصلی نوسازی غربی و به ویژه علم و عقلانیت و دیگر ارزشها، همچون، ملت منبع اصلی قدرت و حکومت هستند، تکثیر سیاسی، فکری و حزبی، دموکراسی، برابری زن و مرد، تسامح سیاسی و فکری و غیره مخالف است. بنابراین، این گروه تأکید می‌ورزند که «نوسازی اسلام» و اجرای سکولاریسم دو عنصر اساسی در جهت خشک کردن سر منشأهای افراط‌گرایی، خشونت، تروریسم و کسب پیشرفت در جهان اسلام می‌باشد.

۱. ضرورت تمایز میان اسلام به عنوان دینی که اصول خود را در قرآن و سنت ارایه داده است و جنبشهایی که شعارهای اسلامی سر می‌دهند و تفسیرهای مشخصی از اسلام ارایه می‌نمایند. در نتیجه به هیچ وجه نمی‌توان براساس دیدگاهها و یا اقدامات این جنبشها، اسلام را محاکمه کرد.

۲. به رغم آنکه بسیاری از گروههای اسلام‌گرا معتقدند که بین دموکراسی و اسلام هیچ گونه قرابتی وجود ندارد، اما از نظر بسیاری از کارشناسان و همان گونه که بسیاری از احزاب سیاسی در کشورهای اسلامی عمل کرده‌اند، اسلام واقعی با تکثر حزبی، حقوق بشر و دموکراسی کاملاً موافق است.

۳. در مفهوم سکولاریسم نیز باید

اشاره کرد. بنابراین، پیداست که اوج گیری سیاسی نقش دین، پدیده‌ای جهانی است و ربطی به جهان اسلام به تنهایی ندارد. اما در مورد پژوهش‌های عربی که در پرتو حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به موضوع اسلام پرداخته‌اند، در ارتباط با چند مسئله تمرکز بیشتری وجود داشته است؛ از جمله، نفی ادعاهایی که اسلام را با تروریسم، افراط‌گرایی، خشونت و تعصب پیوند می‌زنند. در بعضی از پژوهش‌ها به تشریح

مفهوم جهاد در اسلام، چه به لحاظ اصول اسلامی و چه از نظر تجربه‌های تاریخی اشاره شده است. بعضی دیگر به بررسی علل تخریب چهره اسلام و مسلمانان در غرب و راهکارهای بهتر کردن این چهره پرداخته‌اند. گروهی از روشنفکران مسئله تجدید نظر در گفتمان دینی را به عنوان یکی از مهم‌ترین مقتضیات نهضت مدرنیسم در جهان اسلام، مطرح کرده‌اند. از نگاه این روشنفکران باید در این گفتمان اصول ثابت اسلامی که تشکیل دهنده هویت امت اسلامی است، پا برجا بماند و در عین حال به تحولات و تغییرات دوره معاصر توجه شود. این اندیشمندان عرب به موضوع گفتگوی

تجدید نظر کرد؛ برای مثال در مورد موضوع قدرت و حکومت در اسلام باید گفت که قدرت در اسلام مدنی است و نه دینی، ضمن آنکه اسلام هیچ شکل معینی از نظام حکمرانی را که در هر زمان و مکانی مسلمانان را مجبور به پیروی از آن کند، مشخص نکرده است، بلکه مجموعه‌ای از ارزشها و اصولی کلی ارایه نموده که هر نظام سیاسی که تشکیل می‌شود باید از آن پیروی نماید.

استبداد در جهان عرب و جهان اسلام دارای ریشه‌ها و علل متعددی است که هیچ رابطه مستقیمی با دین ندارد و مهم‌ترین آن بسنده کردن نظام‌های حاکم به یک دموکراسی ظاهری است تا از این طریق استبداد را تعمیق نمایند. اگر سکولاریسم به معنی جدایی بین دین و دولت است، چگونه باید نقش سیاسی دین را در کشورهای غیر اسلامی و سکولار تفسیر نمود. برای مثال، می‌توان به نقش مؤثر گروه‌های مسیحی- صهیونیستی در سیاست خارجی آمریکا، وضعیت احزاب سوسیالیست و دموکراتیک مسیحی در کشورهای اروپایی، احزاب دینی در اسرائیل و نقش پاپ واتیکان

تمدن‌ها توجه ویژه‌ای کرده‌اند تا بتوانند با مقوله برخورد تمدن‌ها که مربوط به روابط میان جهان اسلام و غرب است، مقابله نمایند. حتی گروهی دیگر معتقدند که نظام‌های سیاسی باید در جذب این جنبش‌ها تلاش کنند. برای نمونه، یکی از پژوهش‌ها به طور خلاصه می‌گوید: «در نظام‌های سیاسی و دموکراتیک که در آن جنبش‌های اسلامی به عنوان یک جنبش مشروع مورد شناسایی و رسمیت قرار می‌گیرند، ثبات و استقرار سیاسی بیشتری وجود دارد و در نتیجه گفتمان اسلامی تبدیل به یک گفتمان سازنده و نه مخرب، جذب کنند و نه دفع کننده می‌شود، ضمن آنکه نظام سیاسی مطمئن می‌شود که استقرارش مشروط به برقراری دموکراسی و اعطای مشروعیت به جنبش‌های اسلامی در کنار سایر گروه‌ها و احزاب سیاسی رسمی می‌باشد. بسیاری از پژوهشگران و فرهیختگان عرب توجه بسیار زیادی به سه قضیه مهم کرده‌اند که به ترتیب عبارتند از:

۱. اسلام و مقوله «جنگ تمدن‌ها»

مقوله «جنگ تمدن‌ها» که در سال

۱۹۹۳ از سوی هانتینگتون مطرح شد و در واقع پاسخی بود به مقوله «پایان تاریخ» - که در اواخر دهه هشتاد میلادی از طرف فوکویاما ارایه شده بود. یکی از مقولاتی است که بیشترین بازتاب و انتشار را در خارج از ایالات متحده آمریکا داشته است. خلاصه جنگ تمدن‌ها این است که هفت یا هشت تمدن در سطح جهان وجود دارند و شکل رویارویی و درگیری پس از جنگ سرد به سمت جنگی تمدنی - فرهنگی و یا دینی - به پیش می‌رود و مهم‌ترین رویارویی میان اسلام و غرب خواهد بود. این طرح هانتینگتون اگرچه در سال‌های پایانی دهه نود قرن بیستم میلادی رو به افول نهاد، اما با حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، یک بار دیگر مورد توجه قرار گرفت. گروهی وقوع این حوادث را تأکیدی بر درستی نظر هانتینگتون دانستند و در کنار این گروه، گروه دیگری بودند که با اعتراض به نظر فوکویاما در ارتباط با مقوله «پایان تاریخ» که پیروزی نهایی را از آن نظام سرمایه‌داری و دموکراسی لیبرال فرض کرده بود و آن را نقطه پایانی در تحول ایدئولوژی‌های انسانی دانسته بود، اصل این نظر را مردود شمردند و

از «پایان پایان تاریخ»^(۱) سخن به میان آوردند. شایان ذکر است که نمی‌توان بدون توجه به مفاهیم و مقولاتی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مطرح شد؛ نظیر «تهدید اسلامی»^(۲) و «خطر سبز»^(۳) مقوله «جنگ تمدنها» را درک و ارزیابی کرد. در همه این مقوله‌ها، اسلام به عنوان دشمن غرب شناخته شده است و در همه آنها «اسلاموفوبیا» و یا ترس از اسلام در جهان غرب مطرح می‌باشد. اما مفهوم مورد نظر هانتینگتون از «تمدن» دقیق نیست؛ زیرا به تمدن به عنوان یک سرزمین مستقل با مرزهای جغرافیایی و فرهنگی ثابت نگریسته شده است و حقیقت تاریخ که نشان دهنده تداخل، اختلاط و تأثیرگذاری متبادل فرهنگها و تمدنهاست، نادیده گرفته شده است.

«جنگ تمدنها» از نقاط ارزشی مشترک بین تمدن اسلام و تمدن غرب به ویژه آن مواردی که مربوط به اصول و ارزشهای احترام به کرامت انسانها، عدالت و مشارکت است، و همچنین جهانی بودن این

دو تمدن و بنیان ایمانی آنها کاملاً چشم‌پوشی کرده است. علاوه بر آنچه که گفته شد، جنگ تمدنها فاقد دلایل اثبات کننده در تاریخ جنگهای بین‌المللی است؛ زیرا به رغم وجود جنگهای متعددی میان کشورهایی که به تمدنهای مختلفی وابسته بوده‌اند، اکثریت جنگهایی که در جهان صورت گرفته بین دولتها و گروههای وابسته به یک تمدن بوده است و این امر هم در تمدن غربی، هم در تمدن اسلامی و هم در تمدن کنفوسیوسی روی داده است. به عبارت دیگر، جنگ میان کشورها بیشتر به خاطر منافع رخ داده است، نه به دلیل فرهنگها و ادیان؛ حتی اگر هم این جنگها به بهانه فرهنگ و دین صورت گرفته باشد. شاید مهم‌ترین دلیل برای این مسئله ائتلاف میان ایالات متحده آمریکا و گروههای جهادی اسلامی در دوره مبارزه با اشغالگری اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان باشد. ایالات متحده از این گروهها علیه شوروی استفاده کرد تا روابط خود را با مسکو به بهترین شکل مدیریت کند و بدون آنکه نیتی

1. The End of History
2. Islamic Threat
3. Green Beril

داشته باشد، به طور ناخود آگاه عامل پدیده آمدن اسامه بن لادن، القاعده و افغان‌های عرب شد.

نظیر «هم‌زیستی فرهنگها» و «گفتگوی تمدنها» بسیار ضروری است.

در مقابل مقوله «جنگ تمدنها»،

۲. مسئله بازگرداندن اعتبار به مفهوم

«جهاد» در اسلام

بعضی‌ها «گفتگوی تمدنها» و «هم‌زیستی فرهنگها» را مطرح کردند و گفتگو میان تمدن اسلامی و غرب را تنها راه شناخت صحیح از یکدیگر دانستند. بسیاری از اندیشمندان عرب و مسلمان اظهار داشتند که ناراحتی و کینه موجود در جهان عرب و اسلام علیه غرب، در درجه اول به دلیل سیاست برخی از کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا در قبال منافع و قضایای اعراب و مسلمانان می‌باشد. ضمن آنکه، آزارها و تعدیهایی که علیه گروههای عرب و مسلمان در غرب صورت می‌گیرد و توهینهایی که به دین اسلام می‌شود، در بروز واکنشهای شدید در جهان عرب و اسلام تأثیر گذار بوده است. به طور خلاصه، مقوله «جنگ تمدنها» که بار دیگر پس از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مطرح شد، به لحاظ نظری ضعیف است و در تاریخ جنگ‌های بین‌المللی نمی‌توان درستی آن را به طور کامل اثبات کرد، در نتیجه اهمیت دادن به مفاهیمی

به رغم آنکه از قبل از حوادث یازدهم سپتامبر عملیات تحریف مفهوم جهاد در اسلام، چه به صورت عمدی یا سهوی صورت گرفته بود، پس از این حوادث توجه ویژه‌ای به آن شد؛ زیرا سازمان القاعده و دیگر گروههای جهادی رادیکال تأکید می‌کردند که این حمله‌ها جهاد فی سبیل الله است و از ملتهای عرب و مسلمان دعوت می‌کردند تا علیه نظامهای دست‌نشانده در کشورهایشان برخیزند و با حضور و منافع آمریکا در جهان عرب و اسلام مقابله نمایند. در مقابل، بسیاری از مؤسسه‌های آکادمیک و سیاسی در غرب اظهار می‌داشتند که آیات جهاد و جنگ در قرآن عامل تحریک‌کننده برای کشتار به نام دین اسلام می‌شود. از اینجا بود که اتهامها علیه دین اسلام به عنوان دین افراط‌گرایی، خشونت و ترور افزایش یافت. به عبارت دیگر، جهاد در اسلام از دیدگاه این افراد مترادف با ترور، قتل و افراط‌گرایی

شد. از اینجا بود که فشارهای آمریکا بر کشورهای عربی و اسلامی در مورد بازنگری در شیوه‌های آموزش دینی، به نحوی که مطالبی که به نظر آنها موجب تحریک به خشونت، افراط‌گرایی و ترور می‌شود، حذف گردد، افزایش بی سابقه‌ای یافت.

با توجه به اینکه جهاد در اسلام دارای اصول، سطح، شیوه‌ها و ضوابط و قواعد شرعی است که باید حتی در مبارزه مسلحانه به آن پایبند بود، بنابراین باید به دلیل سوء استفاده‌هایی که از آن شده، بار دیگر و به شکل صحیحی تعریف شود. لازم به ذکر است که این بازنگری نباید تنها محدود به مفهوم «جهاد» باشد، بلکه باید تمامی مفاهیم دیگری که در گفتمان سیاسی، آکادمیک و تبلیغاتی غرب رواج یافته است، مثل «اسلام مسلح»، «اسلام رادیکال»، «بنیادگرایی اسلامی»، «جنگ مقدس» و «تروریسم اسلامی» را شامل شود؛ زیرا از تمامی این مفاهیم برای تحریف مفهوم جهاد در اسلام و محاکمه دین اسلام استفاده می‌شود.

۳. مسئله «شهروندی» و «هویت» در مورد اقلیتهای اسلامی در دولتهای غربی

مسئله اصلی برای اقلیتهای اسلامی، وجود شکاف میان وابستگی‌های دینی و نیازهای بهره‌برداری از مزایای شهروندی در کشورهای غربی و حقوق و واجبات قانونی آن می‌باشد. در غرب و به ویژه آمریکا، علیه اعراب و مسلمانان تبعیض صورت می‌گیرد و به ارزشهای فرهنگی و دینی آنها احترام گذاشته نمی‌شود. در برخی از کشورهای غربی اقداماتی با هدف پایبندی شهروندان مسلمان به ارزشهای غربی نظیر آموزش با هدف پایبندی شهروندان مسلمان به ارزشهای غربی نظیر آموزش در مدارس سکولار، پذیرش مساوات و برابری میان زن و مرد و پذیرش علنی سکولاریسم و غیره به اجر درآمده است.

۴. قضیه تحول «گفتمان اسلامی»

با وجود آنکه مسئله تحول «گفتمان اسلامی» مسئله جدیدی نیست، اما پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ بازهم اهمیت بسیاری یافت، به طوری که حتی مفتی مصر دکتر احمد الطیب تحول اندیشه اسلامی را یک ضرورت در دوران معاصر دانست. شایان ذکر است که طرح مسئله

«تحول گفتمان اسلامی» از سوی دانشمندان و اندیشمندان و محققان عرب و مسلمان، در پاسخگویی به فشارهای آمریکا و غرب در مورد نوسازی اسلام نبوده، بلکه به دلیل پذیرش این مسئله بوده است که این گفتمان که از سوی مبلغین و وعاظ ارایه می‌شود، دارای مشکلات عدیده‌ای است. دکتر کمال ابوالمجد هفت مورد اشکال در گفتمان اسلامی را که نیاز به تجدید نظر دارد، به ترتیب زیر تعیین کرده است:

۱. دعوت به اسلام از طریق اعراب و وحشت و غافل بودن از این دعوت از طریق ترغیب و تشویق؛

۲. تمایل به اعمال فشار بر مردم به رغم آنکه شریعت اسلام بر رفع مشقت و آسان سازی زندگی مردم تأکید دارد؛

۳. غفلت از هدف شریعت و بسنده کردن به ظاهر کلمات و نصها؛

۴. غفلت از اولویتها و مراتب واجبات دینی؛

۵. غفلت از نقش عقل و اهمیت علم؛

۶. استمرار در صحبت کردن در باره

گذشته، سردرگمی در مورد حال و وحشت از آینده؛ و

۷. اختلال و معضل در روابط مسلمانان با دیگران.

بی‌شک برای فعال سازی مسئله تحول «گفتمان اسلامی»، همه افراد واجد شرایط و نهادی که همچون دانشکده‌های دینی، مؤسسه‌ها و مراکز تحقیقاتی متخصص در مطالعات اسلامی و سازمان کنفرانس اسلامی از یک سو و همچنین رسانه‌های ارتباطی مثل اینترنت می‌توانند در رواج گفتمان اسلامی روشنگر، به ویژه

برای جهان غرب، مؤثر واقع شوند. ضمن آنکه نزدیک کردن مذاهب اسلامی به یکدیگر، تحکیم کانالهای ارتباط و گفتگو میان اسلام‌گرایان میانه رو و سکولارها، می‌تواند به کشف نقاط مشترک و قابل همکاری بینجامد.

در پایان، می‌توان گفت که موضوع اسلام و جنبشهای اسلامی به عنوان یکی از

محورهای اصلی مطالعه نظامهای سیاسی عربی در آینده باقی خواهد ماند؛ زیرا دین

اسلام، دین اکثریت اعراب و شکل دهنده اصلی به هویت آنها و ساختارهای فرهنگی و

اجتماعی است. ضمن آنکه جنبشهای اسلامی میانه رویی نیز در بسیاری از

کشورهای عربی و اسلامی وجود دارند که
تأثیرگذار بوده اند و اینک در معادلات
سیاسی این کشورها نقش حایز اهمیتی
دارند، به طوری که نمی توان آنها را از میان
برداشت و یا از وجودشان صرف نظر کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی